

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد از بیان عده ای از مقدمات برسیم به بحث اصلی که سابقا هم مطرح کردیم ناقص گذاشتیم و آن حقیقت حجیت در باب امارات به قول آقایان و کذلک در اصول عملیه، حالا بهش امارات می گویند، حجج می گویند، ادله هم می گویند، گاهی هم عرض کردیم امارات را اعم می گیرند و خاص به موضوعات خارجی و ادله را در احکام کلی، و اصول هم که واضح است اصول عملیه یا عقلیه است یا شرعیه یا هر دو با تصرفاتی که شده یا نشده، این اجمال عنوان بحث است. عرض کردیم مبحث حجیت خبر و به حساب وجود خبر در دنیای اسلام از همان اوائل خواهی نخواهی محل کلام بود، آن چه که اوائل کار مطرح بود یک حساب بود، همانی که سابقا عرض کردیم در زمان دومی امیرالمومنین مطرح کردند که سنن شفاهی پیغمبر، اصطلاح سنن شفاهی را در مقابل قرآن که احکام شرعی مکتوب بود آن چه که به عنوان شفاهی از مصدر دوم تشریع که عبارت از سنت باشد این ها تامین بشود و عرض شد که اهل سنت هم دارند که عمر بعد از مدتی به قول خودش مشورت با آن گروه مشورتی که داشت نتیجه اش به این رسید که این کار نشود، این عمل انجام نگیرد و به اصطلاح یک اشکال معروفی که حالا خود من هم هنوز واقعه برای من روشن نیست که زیربنای تفکر او در این اشکال چه بوده که این شبیه کتاب مشنای یهود می دهد، البته آن تعبیر مثنا هم دارد مشنا هم دارد، کمشنای اهل کتاب، عرض کردیم یهود بعد از حضرت موسی به نظرم یک فاصله ۳۰۰، ۴۰۰ ساله یا بیشتر، اولش الان در ذهنم نیست، آخرش در ذهنم است، مجموعه سنن شفاهی پیغمبر را جمع کردند غیر از تورات اسم آن را مشنا گذاشتند، به همان لغت عبری که به عربی المثنیات می شد که به فارسی ما المثنی می گوئیم، این به عنوان المثنای تورات حساب شد، به لفظ عبری منشا و عرض کردیم این کتاب در سال ۲۱۷ میلادی یعنی چیزی حدود چهارصد سال قبل از اسلام تکمیل شد، به صورت شش جلد کتاب، شش مبحث است که تصادفا مبحث آخرش طهارت است، طهروت، چاپ هم شده، به عربی هم چاپ شده، فارسی هم ظاهرا چاپ شده من ندارم، من عربیش را دارم

پرسش: چه سالی تدوین شده؟

آیت الله مددی: ۲۱۷ میلادی. یکی از ربیونش این آخرین کسی است که اصلاحات نهایی را کرد، هناسی، اسم ربه هلاسی، غرض این که توسط ایشان این کار تمام شد به عنوان سنن شفاهی حضرت موسی، و عرض کردیم از همان اوائل عده ای از یهود که معروف به یهود قرائی اند که شبیه معتزله ما هستند این را قبول نداشتند، همان تورات را قبول داشتند، این عبارتی که از عمر نقل شده کمشنی اهل الکتاب یا کتاب الله را با چیز دیگر مخلوط نکنیم یا امم سابق بودند که غیر از کتاب الله چیزی نوشتند و طرح شد، حالا تعبیرش مختلف است، عرض می کنم چون نمی خواهیم وارد این بحث بشویم، اجمالا جلوی این کار گرفته شد یعنی تدوین سنن پیغمبر لکن خب بما این که در اسلام مسلما سنت رسول الله دومین مصدر تشریع بود، این که قابل انکار نبود و این یک ضرورتی بود که سنت تدوین بشود لذا عرض کردیم با گذشت زمان نیازی که جامعه اسلامی پیدا کرد به سنن، این ها را مجبور کرد دو مرتبه رو بیاورند به سنن پیغمبر و عرض شد که تقریبا به طور رسمی اولین کسی که به فکر این کار افتاد عمر ابن عبدالعزیز بود و فرستاد مدینه، من یک وقتی اشاراتی کردم که این مجموعه سنن را از کجا جمع آوری کردند چون یک مقدار مکتوب بود، یک مقدار هم غیر مکتوب بود، شرح این ها خیلی شرح مفیدی است لکن جایش الان این جا نیست، به هر حال این کار عمر ابن عبدالعزیز که سنن پیغمبر را جمع آوری کردند این به سرانجام رسید و عمر توسط بعضی از خود خاندان بنی مروان یا بنی امیه کشته شد، این قصه ماند، عرض کردیم کسی که اولین بار تقریبا، البته از همین قرن دوم، اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم کار هایی که ابتدائا شروع شد توسط نوه های بعضی از صحابه بود که از همه اش مهم تر نوه عبدالله پسر عمرو عاص، این از اوائل قرن دوم کتابی منتشر کرد به نام الصحيفة الصادقة، ادعا کرد که جدش، البته جد پدرش است به نام عمرو ابن شعیب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمرو عاص، این شخص این کتاب را که حدود هزار حدیث داشت، دیگر من اسم هایشان را سابقا بردم، البته در شیعه هم شخصی به نام عمرو ابن خالد به زید، زید در سال ۱۲۱ شهید شد، آن عمرو ابن شعیب ۱۲۶ وفاتش است، علی ای حال فعلا وارد این بحث نشویم و کتاب هایی و نوشتاری در آن زمان یواش یواش ابتدائا توسط نوه های صحابه مطرح شد، شاید قدیمی ترین کتابی که مطرح شد به عنوان شخص خودش مال

.....

امیرالمومنین بود به عنوان القضا و السنن و الاحکام که در کوفه منتشر شد و اختلاف هم شد که مولف اصلی این کتاب کیست و بعد ها کتاب مستند زید که الان موجود است این را ادعا کردند زید از پدرشان حضرت زین العابدین، ایشان از پدرشان حضرت امام حسین و از پدرشان حضرت امیر سلام الله علیه، این ها همه به اصطلاح مسانید صحابه هستند که یواش یواش در دنیای اسلام پیدا شد، طبعاً غیر از این مسانید و نوشته ها مطالبی هم به صورت گفتار بود یعنی آن مطلبی را که این ها در اول خواستند جلوی ایشان بگیرند این عملاً راه افتاد و طبعاً با گذشت زمان مخصوصاً با دور شدن شهر ها و اشتباهاتی که پیش می آمد خصوصاً کوفه که یک مقدار تفکرات عقلی گرایی به معنای قیاس نه عقل گرایی معتزله، یک جور خاصی تفکر داشتند این زمینه این پیدا شد که بحث ها به دامنه مباحثی که بعد ها اسم رجال گذاشتند پی بشود، در کتب اهل سنت نوشتند اول من فُتِّش عن الرجال فی العراق شعبه، ایشان متوفای ۱۶۳ است، یعنی قاعدتاً از زمان امام صادق دیگر این بحث ها شروع شد که آیا این ثقة هست یا نه، می گویم قبل از او هم محیط، محیط صحابه و به قول خودشان اولاد صحابه بود هم تقریباً خیلی جرئت نمی کردند دروغ های فاحش بگویند لذا این یواش یواش زمینه تدوین علم رجال و سند و بررسی ها و توضیحات کافی عرض کردیم که علم رجال در اصطلاح در عداد علوم اعتباری قرار می گیرد این در گذشت زمان تطور پیدا می کند چون تمایز علوم اعتباری به اغراض و اهداف است این که می گویند تمایز العلوم به تمایز موضوعات این در علوم حقیقی است مثل فیزیک و طب و این ها اما در علوم اعتباری مثل علوم ادب یا فقه یا رجال یا اصول، در این علوم تمایزشان به اهدافی است که هست لذا این علوم خواهی نخواهی بر اثر گذشت زمان تطور پیدا می کند و خارج از اصول هم نیست یا خارج از رجال هم نیست، هر زمانی یک نیازی پیدا می شود و طبق آن هدف و طبق آن غرض علم تطور پیدا می کند، سابقاً توضیحات این ها را گفتیم، اشاره اجمالی به کیفیت شکل گیری مباحثی که اصطلاحاً اسمش حجت شد فیما بعد که مهمش هم همان خبر واحد بود، البته خواهی نخواهی در میان دنیای اسلام خصوصاً بعد از صحابه یک حجت دیگری هم شکل پیدا کرد که اصطلاحاً ما بهش مصادر تشریع می گوییم که معروف بین مسلمانان کتاب و سنت بود، عرض کردیم از زمان دومی تدریجاً مسئله ای به نام اجماع وارد شد، اجماع در میان اهل سنت جز مصادر تشریع است و کذلک مسئله وحی که در قرن اول در مدینه به

آن رای می گفتند، بعد ها در کوفه به او قیاس گفتند، این دو تا از مصدر که از مصادر تشریع بود این ها در زمان دومی. البته در کوفه توسط عبدالله ابن مسعود بحث استحسان مطرح شد ما راه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، حالا اگر این غیر از اجماع باشد، بعد تدریجا بر اثر گذشت زمان هم فرض کنید مالک آمد گفت اجماع اهل مدینه بالخصوص حجت است، اگر علمای اهل مدینه چیزی گفتند این مصدر تشریع است، این مجموعه تدریجا جمع آوری شد مثلا کتاب موطیء مالک اولین کتاب در این مجموعه است، به اصطلاح مجموعه ای است از احادیث و فتاوا چه فتاوی خودش و چه فتاوایی که ادعا می کنند علمای بلدی هذا يقولون، رأیت علماء بلدی يقولون، مرادش اجماع اهل مدینه است، علی ای حال به هر حال این ها تدریجا و تدریجا که فرض کنید مثل شافعی که کتاب الرسالة را نوشته قبل از ایشان هم ما اصول داریم اما فعلا در اختیار ما نیست، کتاب الرسالة یک بحث تقریبا محدودی از اصول است، متوفای ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۴ است، این یک بحث نسبتا محدود است اما بعد ها اصول خیلی خودش شکل گرفت یعنی از سال های ۲۵۰ ما مثلا فضل ابن شاذان داریم که مسائل خوب اصولی را مطرح می کند، خود فضل رحمه الله مطرح می کند و از سال های اواخر ۲۰۰ و اوائل ۳۰۰ همین اصول ما تقریبا شکل می گیرد، اصول ما یعنی اصولی که الان اهل سنت دارند چون اصول شیعه هم از آن ها گرفته، و عرض کردیم در مباحث اصول در دو رشته اساسی بحث شد، یکی مباحث منابع تشریع، مصادر تشریع، این هم حجت است مثلا کتاب حجت است، عقل حجت است، قیاس حجت است، استصحاب حجت است، یکی هم مصادر یعنی کیفیت وصول به احکام که بحث خبر واحد مسئله مطرحش بود یا اجماع در نظر شیعه، در نظر شیعه اجماع جز طرق اثبات بود نه جز مصادر لذا کلیتا مباحثی که در اصول مطرح شد در دو محور اساسی بود، یکی حجت به معنای مصدر تشریع و یکی هم حجت به معنای طرق اثبات این کلا شکل کلی بحث را در ذهن مبارکتان باشد، این بخش دوم. طبعا بخش اولش هم مسئله انگیز شد مثلا اجماع حجت هست یا نیست، البته این اختصاص به شیعه ندارد، ظاهری ها هم که در قرن سوم هستند داوود ابن علی اصفهانی این ها هم قائل هستند که اجماع حجت نیست، قیاس را هم حجت نمی دانند، منحصر در کتاب و سنت است، به هر حال این بحث مصادر تشریع هم مطرح شد، اضافه بر او در طرق اثبات هم مطرح شد.

آن وقت در بخش دوم که طرق اثبات بود در این بخش خبر همان طور که در بحث یهود عرض کردم مخالف بودند عده ای با سنن شفاهی، در اسلام هم همین طور شد، مخالفین با سنن شفاهی را اصطلاحاً معتزله گفتند، این بحث معتزله آن قدر پیش رفت یعنی سرش این است، این قدر پیش رفت که یواش یواش اصلاً منکر حجیت خبر شدند، منکر حجیت حجج و امارات شدند، گفتند اصلاً جعل حجیت معقول نیست، از این جا بگیریم تا کسانی که مثبت شدند تا کسانی که رفتند بالاتر گفتند اصلاً خبر مفید علم است، لذا طرح بحث در همان قرن سوم و چهارم بیشتر به این صورت بود که یک آیا خبر مفید علم هست یا نه، عده ای می گفتند خبر مفید علم است و علمی است، علم است، عده ای هم می گفتند خبر مفید علم نیست. بحث دوم آیا حجت هست یا نه، این را اصطلاحاً می گفتند مفید عمل، اصطلاح این جوری بود، الخبر لا یفید علماً و لا عملاً، اولیش علم بود دومیش که بحث حجیت بود بحث عمل بود، سومیش بحث سومش که اصلاً امکان دارد حجیت یا ندارد؟ مثلاً مرحوم سید مرتضی که کاملاً تاثر ایشان به مکتب عقلی واضح است ایشان می گوید امکان حجیت دارد اما دلیل بر وقوعش نداریم، مفید علم نمی داند، مفید عمل هم نمی داند اما امکان حجیت را قائل است، آن وقت در مقابل بعضی هایش می گفتند امکان ندارد، همین بحثی که ما مطرح کردیم و عرض کردیم این چهار نکته اساسی در این مسئله عدم حجیت مطرح نظر بود که در بین علمای ما به این قبه نسبت داده شده و عرض کردیم این بحثی را که این ها می خواهند بکنند در حقیقت همان بحثی است که ما الان در علوم داریم، در فیزیک هم خبر حجت نیست، معنا ندارد حجیت در فیزیک، در طب هم خبر حجت نیست، این ها می خواستند بگویند در احکام شریعت هم همین طور است فرق نمی کند، در فقه هم همین طور یعنی به عبارة اخری ما بحثی به نام حجت گرایی نداریم، آن چه که داریم واقع گرایی است، باید سعی بکنیم به واقع برسیم، این بحث این که این حجت است این اصولاً مطرح نیست، و عرض کردیم خلاصه کلام این قبه و معتزله ای که در این تفکرند این است: یک احکام تابع مصالح و مفاسدند که این ها واقعی هستند، نفس الامری هستند، دو خبر شانش طریقت صرف است، اگر چیزی شانش طریقت صرف بود چیزی اضافه نمی کند، شما عکستان را که در آینه می بینید آینه چیزی اضافه نمی کند، اگر معممید شما را معمم نشان می دهد، بی عمامه اید بی عمامه نشان می دهد، این که آینه چیزی اضافه نمی کند، آنی که طریق صرف است چیزی اضافه نمی کند.

سه: این طریق صرف گاهی صواب می رود گاهی خطا می رود و این هم امر واضح است چون طریقی صرف است.

چهار: اگر خطا رفت، به صواب رفت که هیچی، اگر خطا رفت یا مصلحتی از دستش می رود مصلحت ملزمه یا مفسده ای به دست

شما می آید، و این قبیح است، از حکیم قبیح است مثل فرض کنید مسئله گیاهی، شما فرض کنید یک دکتری گفت این گیاه برای شما

خوب است این کاری نمی کند حرف دکتر، واقعیت را منعکس می کند، شما اگر مصرف کردید درست گفته بود نافع است برایتان،

درست نگفته بود شما را بدتر می کند، البته گاهی می دانید به کشتن هم می دهد استعمال بعضی از دارو ها اشتباهها.

علی ای حال پس بنابراین خلاصه بحثی را که این ها مطرح کردند این طائفه از معتزله چون دیگر می خواهیم وارد بحث حجیت

بشویم این بود که اصلا امکان تعبد ندارد، امکان ندارد که شارع حکیم ما را متعبد به چیزی بکند که شانش طریقت صرف است، به

این چهار نکته ای که هست. آن وقت در مقابل این ها چون عامه مسلمین که قائل به تعبد بودند، اصلا عامه مسلمین نه بحث امکان،

وقوع هم قائل بودند، اصولا دیگر از قرن دوم به بعد در میان اهل سنت تعبد به حجیت خبر، حجیت تعبدی خبر، خوب دقت بکنید!

حجیت تعبدی خبر استاندارد علم بود یعنی اگر کسی می گفت خبر حجت نیست مثلا می گفتند این دیوانه است، مثلا عقل ندارد، از

دنای علم خارج می شد اگر کسی می گفت خبر حجت نیست، در صورتی که من کرارا عرض کردم در میان شیعه ما این رای را

نداشتیم، این اشتباهی است که پیش آمده، اصلا در میان شیعه بحث حجیت خبر نداشتیم، حجیت تعبدی خبر.

و عرض کردیم بیشترین قسمتش هم رفت رو خبر عدل، اصولا رفتند رو خبر عدل، حجیت تعبدی خبر عدل، شارع مقدس خبر عدل را

حجت تعبدی قرار داده، پس غیر از بحث امکان وقوع را هم قبول داشتند اما خب این ها این شبهه شان بود، آن وقت در مقام جواب،

خوب دقت بکنید انصافش ما عرض کردیم اگر این چهار مقدمه را قبول کردیم حق با این هاست مثل در باب طب، ما آن مقدمات را

قبول داریم، شما در باب طب قبول دارید لذا این بحث پیش آمد که ما اگر می خواهیم در فقه امکان تعبد را اثبات بکنیم باید یکی از

این چهار مقدمات را خراب بکنیم، دیگر راه دیگری غیر از این ندارد، مشهور بین اشاعره مقدمه اول را خراب کردند، گفتند احکام

تابع ملاکات و مصالح است، گفتند نه مصلحت در خود انشاء است، این ها که رفتند روی ملاکات و گفتند ما ملاکات نداریم، اصلا

اشاعره عقل عملی را منکر شدند، این که یک فعل حسن است یک فعل قبیح است ملاکات حسن و قبح و این ها، کلاً منکر شدند و عرض کردیم راه های مختلف دارند، شاید یکی از بهترین راه هایشان که الان هم دنیای غرب رویش حساب می کند همان حرفی است که غزالی در نزدیک ۹۰۰ سال قبل گفته، خلاصه اشکال غزالی آن چه که ما به عنوان حسن و قبح اخلاقی می بینیم و اخلاق خوب می بینیم این ها فطری و وجدانی و ارتکازی نیستند، حالا اصطلاحی که امروز متعارف شده انگیزه های شرطی شدن، این حرف را در اوائل جلد اول المستصفی، البته تعبیر انگیزه های شرطی شده بکار نبرده، من دارم بکار می برم، همین بحثی که امروز به عنوان انگیزه های شرطی شده مطرح می شود ایشان می گوید مثلاً اگر بچه دروغ گفت پدرش زد تو گوشش این در ذهنش می آید که دروغ یک توگوشی دارد، این یواش یواش در ذهنش می آید یک رابطه ای بین دروغ و قبح پیدا می کند و إلا می گوید دروغ قبیح نیست، کی گفت دروغ قبیح است؟ این چون همراه بوده با یک زجری این تصور برایش پیدا شده که مسئله دروغ قبیح است و إلا نه صدق حسن است و نه دروغ قبیح است الی آخره.

پس یک بحثی که اشاعره پیش آمدند البته یک بحث این بود.

بحث دومی که پیش آمدند این که گفت که خبر طریق صرف است، عده ایشان گفتند نه، نسبت داده شده به عده ای از فقها البته در این نسبت حالا کی گفته کی نگفته مثل بحث های دیگر می دانید ما همیشه این بحث را می کنیم که در نسبت ها در دنیای اسلام همیشه اختلاف هست، نسبت داده شده که طبق خبر انشای حکم می شود، اگر طبق خبر انشای حکم شد طریق صرف نیست. اگر بنا شد طبق خبر انشای حکم بشود یعنی طریق صرف نیست، این عبارة اخیری از این که طریق صرف نیست

پرسش: تصویب می شود؟

آیت الله مددی: تصویب می شود دیگر

این راه را عرض کردم در کتابی مثل احکام آمدی نسبت به فقها می دهد، پیش معروف ما به تصویب اشعری است، نه این تصویبی است که فقها قائلند، البته دو تا کلام آمدی است، چون عرض کردم بحث تصویب در خبر نیست، اساساً بحث تصویب در اجتهاد است،

.....

اشتباه نشود. مرحوم شیخ چون در بحث حجیت ظن آورده این اشتباه است، اساسا بحث تصویب که مطرح شد در اجتهاد است، اجتهاد در اصطلاحشان اگر در موردی این حکم در شریعت نیست، این هم از زمان صحابه مطرح شد چون در زمان صحابه می گفتند در قرآن نیست، ما هم که صحابه هستیم نیست، پس این حکم نیست، اصلا به این ها توجه نشده دنیای اسلام و علمی که در آن مطرح شده متأسفانه ما شیعه ها همچنان که به قول امروزی ها فیزیکی از آن ها دور بودیم در فکری هم از آن ها دور افتادیم، آن ها در اهل صحابه این مطلب را مطرح کردند که این حکم نیست نه دلیل نداریم، ما الان می گوئیم دلیل نداریم، در اهل صحابه می گفتند نیست چون یا قرآن است یا سنت، کسی از پیغمبر شنیده؟ نه، قرآن هم که نیست مثلا در قرآن چهار پنج تا حد ذکر شده، حد محارب و سرقت و زنا، می گفتند حد شرب خمر نیست، چون در قرآن نیامده، از صحابه هم کسی از رسول الله شنیده؟ گفتند نه، پس نیست، حالا که نیست آمدند با یک به قول خودشان جهد علمی که اسمش را قیاس گذاشتند این را ملحق به یکی از حدود کردند، اسم این اجتهاد بود، اجتهاد یعنی این پس اجتهاد اصطلاحی اساسا این بود، جایی که حکم نیست و بخواهیم آن جایی که حکم نیست از مجموعه احکام دیگر در بیاوریم، ملتفت شدید چه می خواهم بگویم؟ اسم این را اجتهاد گذاشتند و گفتند تصویب، لذا خواهی نخواهی این سوال برایشان مطرح شد که تصویب یعنی چه؟ وقتی می گویی نیست این صواب یعنی چه صواب؟ خب نیست دیگر، وقتی نیست اصابه معنا ندارد! نیست نیست دیگر، لذا توضیح دادند و احکام آمدی هم دارد که اگر خدا جعل می کرد این رایي است که مجتهد گفته است، مراد از صواب یعنی این. لذا ما کرارا عرض کردیم حالا در بین مردم معروف شده که اصولیین قیاس را می گویند همان تمثیل منطقی است، عرض کردم این قیاس نیست، حقیقت قیاس یک نوع فضا سازی است، آنی که در اسلام قیاس آمد یک نوع فضا سازی است یعنی ما مجموعه احکام شریعت را می بینیم با این مجموعه که نگاه بکنیم شرب خمر را ملحق به حد قذف بکنیم هشتاد تازیانه،

پرسش: روش بدی هم نبوده علی المبنا

آیت الله مددی: چرا بد بود دیگر. می گویم روایت صحیح است اما قبول نداریم، اهل بیت حرفشان این بود که هست، همه چیز هست،

این مشکل

پرسش: خب آن مبنا

آیت الله مددی: مبنا باطل است.

وقتی در خانه وصایت نرفتند نتیجه اش همین می شود. لذا دقت بکنید در اجماع هم حرفشان همین بود، اصلا اجماع چرا از زمان

دومی؟ چون مسائل جدید زیاد وارد شد لذا عرض کردیم ایشان یک گروهی داشت به عنوان مشاورین خودش، سی نفر بودند، ۱۵ تا

از اهل مدینه انصار بودند، ۱۵ تا هم از مهاجرین بودند، عبد الله ابن عباس جز این ها نیست، اینی که تصور می کنند عمر با او

مشورت می کرد او جز گروه نبود، چون عبد الله ابن عباس در ایامی که آن مردک به خلافت رسید به قول خودش دوازده سیزده ساله

بود، بچه بود، در آن حد نبود لکن چون خیلی با استعداد بود عمر خارج از گروه باهاش مشورت می کرد، یعنی به اصطلاح در زمان

فوت عمر او در حدود ۲۳، ۲۴ سالش بود، امیرالمومنین هست، طلحه، زبیر، امیرالمومنین، سعد ابن ابی وقاص، این ها جز گروه اند،

جز گروه های مشورتی این سی نفرند اما خود عبد الله ابن عباس که بعضی ها تصور می کنند نه، باهاش مشورت می کرد، این درست

است اما جز گروه نیست، جز این جماعت، این ۱۵ نفر، این هایی که من اسم بردم همه اهل مکه بودند یعنی علی ابن ابی طالب، سعد

ابن ابی وقاص، طلحه، زبیر، این ها همه اهل مکه اند، مهاجرین اند، از خود اهل مدینه هم قیس و سعد و بزرگان انصار این ها هم جز

این گروه سی نفره ای هستند. این حرفش این بود که این حکم در اسلام نیست، حالا که نیست رای می گرفت، اگر همه موافقت می

کردند می آمد می گفت این گروه قبول کردند، قصه اراضی خراجیه را این جور نقل می کنند دیگر، این بحث مطرح شد که آیا زمین

عراق زمین بزرگی است، حاصلخیز است، خب عرض کردم در مدینه، الان در حجاز، می دانید که حجاز سرزمین عربستان مساحتش

دو برابر ایران است اما یک رودخانه ندارد، هنوز هم ندارد نه این که سابقا نداشته باشد، قبل از اسلام یک رودخانه های فصلی داشت

که حالا آن ها هم نیست، و ایام اسلام. علی ای حال آن وقت عراق کلا می دانید از خراسان سابق کوچکتر است، استان خراسان به

تنهایی از عراق بزرگتر است، آن وقت این عراق دو تا رودخانه نزدیک ۹۳۰ کیلومتر از شمال عراق تا جنوب عراق دارد، خب این قابل قیاس نبود دیگر، یک طرحی شد که بیاییم این زمین را که الان فتح کردیم بین نیرو های رزمنده و جنگنده تقسیم بکنیم مثل تقسیم غنائم، رای این شد که نه تقسیم نکنیم، این را نگه دارید برای عامه مسلمان ها تدریجا از منافعش استفاده بکنید، شد اراضی خراجی، خراج در لغت عرب مصادف با کلمه درآمد است، اصلا خرج به معنای آمد، درآمد، زمین های درآمد زا، اراضی خراجیه یعنی زمین های درآمد زا یعنی این را به کسی تملیک نکنیم، در اختیار دولت باشد، اجاره می دهیم، زمین را اجاره می دادند پولش می آمد به خزانه، بین عامه مسلمان ها در تمام کشور های اسلامی تقسیم می شد، مراد از اراضی خراجیه یعنی این، می گویند عمر حدود یک ماه بحث می کرد چون مثل طلحه ظاهرا قائل بود که تقسیم بکنیم، عده ای مثل امیرالمومنین قائل بودند که تقسیم نکنیم، آخرش رای نهایی بر این شد که تقسیم نشود، عمر آمد اعلام کرد که رای نهایی بر این شد که تقسیم نشود و این بماند به عنوان اراضی درآمد زا، شد اراضی خراجیه، همین اصطلاح مفتوح عنوة و اراضی خراجیه از این جا پیدا شد یعنی حرفشان چه بود؟ حکم غیر منقول در اسلام نیامده، خوب دقت بکنید، غنائم در اسلام هست، فاعلموا إنما غنمتم، اما این مال منقول است، غیر منقول مثل زمین، مثل جنگل، مثل دریا، مثل رودخانه این ها در اسلام نیامده، حالا که نیامده چکار بکنیم؟ دو رای مطرح شد: رای نهایی بر این شد که تقسیم نشود و به همین رای، او هم آمد اعلام کرد و لذا عرض کردیم در این مرکز مشاوره ای که قرار داده بود، در این مجموعه مشاورینی که قرار داده بود یا به قیاس خودش اخذ می کرد یا همان فضا سازی یا به اتفاق نظر و لذا خوب دقت بکنید من کرارا این را عرض کردم هم اجماع هم قیاس یک زیر بنا دارند، از نظر حقوقی، آن زیر بنایش این است که این حکم در اسلام نیست، این زیر بنای هر دوست، این حکم نیست، حالا که نیست حاکم خودش با شواهد این را درست بکند، این شد قیاس

پرسش: این شواهد چیست؟ از کجاست؟

آیت الله مددی: این فضا سازی است

پرسش: اگر می گفتند احکام اسلام محدود است می گفتند آن سر جای خودش

آیت الله مددی: بحثی که امیرالمومنین مطرح می کرد این بود که هست لذا دقت بکنید اشکال ما با اهل سنت زیربنایی است و لذا الان هم شما هر چه بخواهید بگویید که علی ابن ابی طالب گفت هست، او هم می گوید عمر گفت نیست، اینی که این ها می گویند ما به صحابه مطلقا مراجعه می کنیم نکته اش این است، می گویند درست است شما راست می گویند علی ابن ابی طالب گفت هست، قبول اما عمر هم می گفت نیست و هر دو صحابه اند، هر دو رایشان محترم است، دقت کردید چه شد؟ طرح وصایت این بود که هر دو نیستند، این وصی رسول الله است، وصایت در لغت عرب مثل وصل است، به معنای وصل، این استمرار وجود رسول الله است، این را که ایشان بیان می کنند یعنی هست، آن ها اشکالشان سر وصایت بود، اصل اشکال، البته این هم انصاف بدهیم یعنی خداوند متعال روی لطف و رحمت خودش نه برای اولی، نه برای دومی برای هیچ کدام از افراد خودشان لقب وصی را بکار نبردند، با این که خیلی احادیث جعل کردند ولی دیگر این یکی را نتوانستند جعل بکنند که بگویند این اولی وصی رسول الله است مثلا امام، خلیفه، البته اولین مطلبی که گفتند به عنوان خلیفه بود، دومی هم اماره المومنین، اماره المومنین ارزش دینی ندارد، مومنین جمع بکنید امیر ما باشد، حاکم باشد، این ارزش دینی ندارد، این بار معنوی و بار کلامی به اصطلاح ما ندارد، یک مسئله عادی است، مومنین جمع بشوند و بگویند این پادشاه ما باشد، امیر ما باشد و اما مسئله وصایت که بار اصلی را داشت البته آن ها منکر بودند و سعیشان هم بر همین بود که این قصه را کنار بگذارند خودشان با همین قواعدی که الان برایتان عرض کردم. بعد ها در قرن دوم و سوم بحث خبر مطرح شد، الان اجتهادی که ما می کنیم روی خبر است مثلا این خبر را قبول بکنیم، معلوم شد که آن اجتهاد اول چیز دیگری بود. آن اجتهاد اول توش تصویب مطرح کردند، این روایتی را که در بخاری هم هست إذا حکم الحاكم فاجتهد فأصاب فله أجران این اجتهاد یعنی این لذا یکی از اشکالاتی که به اخباری ها می شود که می گویند مثلا اصولی ها اجتهاد می کنند اجتهاد مال اهل سنت است، اجتهاد اهل سنت اولیش آن بود، طبیعتا ما آن اجتهاد را نداریم، طبیعتا ما نداریم، ما خیلی ادعا بکنیم می گوئیم دلیل پیدا نکردیم، نمی گوئیم نیست، آن ها می گفتند نیست، الان هم ابن هزم می گوید نیست، فرق ما با ابن هزم این است، ابن هزم می گویم اگر در مطلبی آیه یا روایت صحیح نباشد نیست، ابن هزم معاصر شیخ طوسی است، ۴۵۳ وفاتش است، خوب دقت بکنید! این اطلاع به مبانی و

تفکرات دیگران کاملاً ضروری است پس بحث سر این شد و لذا آمدی می گوید عده ای که در اجتهاد قائل به تصویبند در خبر هم همان را گفتند، روشن شد؟ دو مطلب بود، یکی اجتهاد اولی بود و اصلاً کلاً فرق میکند، اجتهاد دیگری است، این خبر را قبول نکنیم یا نکنیم، سندش صحیح هست یا نیست، قابل اعتماد هست یا نیست، بحث دیگری غیر از آن بحث است، این هم شد اجتهاد، اشکالی هم که ابن قبه دارد روی اجتهاد اول نیست، روی اجتهاد دوم است، روشن شد؟ اشکالی که معتزله می کردند آن هایی که مثل ابن قبه بودند روی این اجتهاد دوم است نه اجتهاد اول چون اجتهاد اول رجوع به نظر کارشناس و خبره هست، من عرض کردم چون آقایان خیلی بحث های مفصلی کردند به ذهن بنده حالا اگر قابل قبول باشد قیاس یا اجتهاد که در اول بود یک نوع فضا سازی بود، و لذا آمدند گفتند این فضا سازی اگر از مجتهد باشد قبول می کنیم ولی اگر مجتهد نباشد قبول نمی کنیم مثل رجوع به طب، اگر طبیب گفت این دوا را بخور قبول می کنیم اما اگر یک پیرزنی گفت این دوا را بخور یا یک مرد دهاتی عوام گفت ما او را قبول نمی کنیم. اجتهاد اول آن بود بعد که مسئله حجیت خبر و این طرق مطرح شد خواهی نخواهی اجتهاد دوم آمد، اشکال ابن قبه این است که این اجتهاد، البته اجتهاد اول هم اشکال دارد اما آن اشکال دیگری است، غیر از این است، این اجتهاد این است که شما خبر می دهید مثلاً فلان می گوید پیش پیغمبر بودم این جور گفتند، این نمی تواند به اصطلاح تاثیر گذار باشد، این طریق صرف است، آقایانی که نسبت داده به فقها کسانی که قائل به تصویب اند گفتند طریق صرف نیست، از راه دوم از جواب ابن قبه این طریق صرف نیست، طریق این خبر انشای حکم می شود، و لذا ما کراراً عرض کردیم پیش عده ای معنای حجیت جعل بدل است، یا حکم مماثل است، اصلاً جعل بدل است، اصلاً معنای حجیت یعنی جعل بدل پس روشن شد که اشکال ابن قبه را چگونه حل کردم، اشکال ابن قبه چهار مقدمه دارد آن چهار مقدمه را شما قبول نکنید کما این که ما در طب قبول می کنیم، در فیزیک قبول می کنیم، در نجوم قبول می کنیم، این اشکال اگر قبول بشود واقعا معلوم نیست که خبر حجت باشد لذا می گوید امکان ندارد تعبد، شارع حکیمی که مصالح و مفاسد را در نظر گرفته این خصوصیات را ببیند امکان دارد جعل تعبد بکند و حق هم با ایشان است، انصافاً حق با ایشان است، آن چهار تا مقدمه را قبول نکنیم حق با ایشان است، پس جواب دوم مقدمه دوم را انکار کردند، گفتند نه آقا این خبر طریق صرف نیست، اگر مطابق با

واقع بود بله طریق صرف است اما اگر مطابق با واقع نبود این انشای حکم می کند، جعل بدل می کند، طبق این حکم جعل می شود پس این موضوعیت هم دارد، طریقت صرف ندارد، این هم راه دوم.

پرسش: راه دوم را از طرف چه کسی است؟

آیت الله مددی: این بحث تصویب یک مشکلی دارد، شما که مدت هاست درس تشریف آوردید، یک مشکلی اهل سنت دارند در اسناد اقوالشان خیلی مضطرب اند و تحلیل محل کلماتشان و این طبیعی است بین آنها، شهرها دور بود، حرفها بود، نسخهها خطی بود، همین ابوالحسن اشعری که ما بهش تصویب اشعری را نسبت می دهیم در خود کتاب احکام نوشته قول به تخطئه ازش نقل شده، اصلاً معلوم نیست قائل به تصویب باشد، حالا ما اشد انواع تصویب را به او نسبت می دهیم چون در حوزه های ما در رسائل شیخ نقل کرده، اصلاً آمدی در احکامش می گوید از ابوالحسن اشعری دو قول نقل شده، هم تصویب هم تخطئه، خب ابوالحسن اشعری امام فی المذهب، وقتی از او دو قول نقل می شود بقیه را حساب بکنید، یک مقداری انصافاً، لذا من همیشه عرض می کنم صرف عمر در این جهت نکنیم چون به جایی نمی رسد، به جایی هم بند نیست، اگر مصادر اولیه موجود باشد آدم نگاه بکند گاهی هم در خود آن عبارت ها هم ابهام هایی دارد. حالا در بحث مکاسب هم تا حالا ابهام هایی را دیدیم در معاطات در شیعه، سنی ها هم همین ابهام ها را دارند، گاهی خود بحث اصولاً یک ابهام هایی پیدا می کند. این را در بحث اجتهاد در تصویب در آمدی به فقها نسبت می دهد، در تصویب مثلاً اگر فقها این فقیه به این نتیجه رسید که حد شرب خمر هشتاد تازیانه است، این می گوید این حکم واقعی می شود، و می گوید و هذا مذهب الفقها، آن وقت در بحث حجیت می گوید عین آن بحث در این جا هم می آید، اگر این دو تا را با هم ضمیمه بکنیم چون یک کسی بحث می کرد که نه آقا مثلاً در فلان کتاب آن جور است، گفتم بابا این ها کتاب هایشان مختلف است، خیلی ما را به کتاب هایشان ارجاع ندهید، به یک جای درست و درمان نمی رسد، اگر این مطلب آمدی درست باشد که در آن جا نسبت به فقها داده و در بحث خبر تصویب را گفته مثل این که در اجتهاد گفتیم این جا هم همین طور است پس این می شود قول فقها، اگر قبول کردیم. عرض می کنم من همه اش با اگر می گویم چون ممکن است بعد به من اشکال بگیرید در فلان کتاب این طور آمده، می دانم خبر دارم

آمده، حالا ما به یک کتاب می گوییم اگر باشد منسوب به فقهاست، به هر حال هر کسی که خبر را از طریقت صرف خارج کرد طبیعتاً این حرف را قائل می شود، پس مبنای دومی که در جواب آمد این جواب آمد که ما اصولاً خبر را طریق صرف نمی دانیم، غیر از طریقت موضوعیت برایش قائلیم، طریقت ذاتی دارد اما موضوعیت هم دارد، اگر مخالف واقع بود انشای حکم و جعل حکم مماثل، مماثل یعنی بدل، جعل بدل، انشای حکم، از طریق او حکمی جعل می شود یعنی مماثل با مودای اماره حکم جعل می شود، مثل مودای اماره حکم جعل می شود، جعل مماثل هم بهش می گویند، جعل بدل هم می گویند، این تعابیر را لازم نیست من خیلی توضیح بدهم، این هم رای دوم. می ماند رای سوم یعنی مقدمه سوم و چهارم که بخواهم شرح بدهم یک دقیقه دو دقیقه وقت مانده.